

یادداشت‌های مهر و آبان

در حاشیه‌ی جنبش زن، زندگی، آزادی

بابک سلیمی زاده

۱۴۰۱/۷/۱۵

اینجانب به احترام جنبش مورد بحث موهای خود را همینطور بلند نگه داشته‌ام. خصوصیت مثبتی که این جنبش دارد و می‌توان آن را در نسبت با جنبش‌های پیشین دانست آن است که اینبار بحث جنسیت، به عامل اصلی یا تعیین‌کننده‌ی دیگر عوامل تبدیل می‌شود. اینکه تا چه حد کارگران در شیوه‌ی تولید نقش دارند و از نیروی خود در فرایند آن بی‌بهره می‌شوند، و یا تبعیضی که بر دانشجویان در فرایند تولید دانش اعمال می‌شود، ستمی که دگرباشان جنسی یا ال‌جی‌بی‌تی‌کیوها در نسبت با شکل‌های مسلط تولید جنسیت در جامعه احساس می‌کنند، اینبار پیوند خود را به طور انضمامی و در سیاست عملی با ستمی که بر زنان می‌رود یافته است. باید این موضوع را توضیح داد که این ستمی خاص است که بر زنان می‌رود، یعنی به خاطر زن بودن، که خود جایگاهی است در سلسله‌مراتب تولید جنسیت در جامعه‌ی طبقاتی، و سپس آن سرکوب که به این جایگاه سر و شکل می‌دهد، که در خانواده، در مدرسه، در دانشگاه، در محیط کار، و به طور روزمره این ستم وجود دارد و حال در مواردی خاص به طور نمادین به موضوع اعتراض تبدیل می‌شود. در همه‌ی این عرصه‌ها و علیه همه‌ی این نهادها باید به مبارزه پرداخت. باید این نکته را مطرح کرد که تا چه حد جامعه توان آن را دارد که پیوند میان

جنبش‌هایش را و پرسش‌هایی که این جنبش‌ها برمی‌انگیزند را به طور رادیکال در سیاست عملی و نیز در نظریه پیش بگیرد و بدین نحو به جای آنکه از پس هر جنبش خستگی و انفعال آید، شکل‌های نوین و چندگانه و تازه‌ی سازماندهی و انسجام فکری‌ای که سیر تاریخی جنبش‌های خود را می‌فهمد پدید آید. و در نهایت اینکه تا چه حد همه‌ی ما قادریم پیوند میان این مقوله‌های اجتماعی را با طبیعت و با زمین به طور کل بفهمیم، که حال خود به عنوان عوامل سیاسی به صورت‌بندی‌های اجتماعی ما نیرو وارد می‌کنند.

۱۴۰۱/۸/۴

در هفته‌ی اخیر جنبش دانشجویی بیش از همیشه به طور مستقل خواسته‌های خود را مطرح نمود و پیوند خود را با سایر جنبش‌ها به نمایش گذاشت. جنبشی که با خواست زنان آغاز گردید و البته با جنبش‌های سالهای گذشته در پیوند بود. منتها بر خلاف قبل متوقف نگردید و اینبار به نظر می‌رسد چه در سطح عملی و چه در سطح گفتمانی می‌تواند برای وضع موجود آلترناتیوی مشخص کند. خواسته‌های دانشجویان مشخص است و نشان هم داده‌اند که می‌توانند و می‌خواهند که آنها را به کرسی بنشانند. این خواسته‌ها عبارتند از حق تجمع، حق ابراز عقیده و آزادی بیان در محیط دانشگاه و نیز در سرتاسر جامعه، آزادی اندیشه، لغو حجاب اجباری و تفکیک جنسیتی، و نیز حق برقراری پیوند با سایر اقشار و جنبش‌های جامعه، چراکه جنبش دانشجویی صرفاً محدود به خواسته‌های صنفی و هویتی خود نیست.

اینبار بر خلاف گذشته که نوعی اجتناب از کاربرد واژه‌ی انقلاب و اندیشیدن به آن وجود داشت، همه از این جنبش به عنوان انقلاب یاد می‌کنند و باید این یاد کردن را هم به رسمیت شناخت سوای این که تا چه حد می‌توان آن را انقلاب نامید یا خطوط و مسیرهای آن را تا چه حد می‌توان تشخیص داد. اما می‌توان از همین میل ورزیدن به عنوان شدن انقلابی مردم یاد کرد، آنطور که دلوز و گتاری از شدن یاد می‌کنند و جالب آنکه این جنبش نیز با خواست زنان آغاز گردید و نوعی زن-شدن را نه تنها برای زنان بلکه برای همه میسر کرد، و البته دلوز و گتاری نیز از «زن-شدن» به عنوان نخستین مرحله‌ی شدن یاد

می‌کنند که حیوان-شدن را در میانه‌ی خود و نامحسوس-شدن را در سرانجام خود دارد. برای ما میسر گردید که با دیگری‌ها پیوند برقرار کنیم و از مرزهای هویتی خود فراتر رویم، دیگری‌های قومی، دیگری‌های طبقاتی، دیگری‌های نژادی، دیگری‌های جنسی، و دیگری‌های طبیعی و زمینی. از این نظر است که می‌توان این جنبش را ادامه‌ی اعتراضات سالهای پیش دانست که خصیصه‌های طبقاتی و قومی و محیط‌زیستی نیز داشتند.

اینکه این جنبش که میل داریم آن را انقلاب بنامیم تا کجا پیش می‌رود مشخص نیست و البته همین نیز آن را هیجان‌انگیز می‌کند و نشان می‌دهد که ما لزوماً سرنوشت محتومی را در پیش نداریم و شعاریمان را هم نمی‌خواهیم به مصادره‌شدن بسپاریم. اگرچه به لحاظ نظری آنچه ملاحظه می‌کنیم شاید در چارچوب همان چیزی که «لیبرال دموکراسی» می‌نامیم قابل برآورده شدن باشد و خیلی‌ها هم شاید آرزوی تحقق یافتن‌اش را داشته باشند. امری که کانت آن را در قالب آزادی فردی جستجو کرد و هگل در قالب دولت قابل تحقق‌اش دانست و کوژو اصولاً آن را تحقق‌یافته در قبل دانست و فوکویاما اعلام کرد که اصولاً ما در همین دوران لیبرال دموکراسی به سر می‌بریم که پایان تاریخ است و آلترناتیو دیگری هم مشخص نیست. با اینهمه باید در این نوع شدن‌ها نوعی آلترناتیو را جست. بخصوص آنکه شعار زندگی هم از سوی مردم فریاد زده می‌شود، که منظور از آن لزوماً زندگی انسان‌ها نیست، بلکه خود زندگی است که شامل سایر موجودات زنده و طبیعت و زمین به طور کل نیز می‌شود. خود این زندگی است که در سرمایه‌داری پیشرفته موضوع سیاست و موضوع کالایی‌شدن و استثمار است. این جنبش نیز نشان داده که این زندگی را می‌خواهد موضوع سیاست خود قرار دهد و از این نظر بسیار مهم است که آن را به این یا آن تعریف و انهمیم و در نبرد عقاید و منافع که احتمالاً از پس آن می‌آید خواست رادیکال آن را به تعاریف پیشاموجود فرونگاهیم. به خصوص آنکه خصلت طبقاتی این جنبش نیز هنوز مشخص نیست.

اینک جنبش مورد بحث به مرحله‌ای رسیده است که خصلت‌های طبقاتی آن هر چه بیشتر دارد آشکار می‌شود یا لزوم بحث در مورد خصلت طبقاتی آن هر چه بیشتر به امری ضروری تبدیل می‌گردد. اینکه ما با نبردی طبقاتی روبرو هستیم به این معنی است که روابط تولیدی‌ای وجود دارد که در آن عده‌ای ابزار تولید را در دست دارند و عده‌ای بر آن ابزار کار می‌کنند بی‌آنکه خود از منفعت حاصل از کار خود بهره‌مند باشند. طبقه‌ای وجود دارد که بر ابزار تولید و منابع زمین و زیرزمین و هوا و فضا مسلط است و طبقه‌ای وجود دارد که بر آنها کار می‌کند و با همین ورود به رابطه‌ی کار از خود به عنوان یک طبقه آگاه می‌گردد، منتها این آگاهی یک آگاهی از خود بیگانه است چرا که به دیگری واگذار شده است.

اخیراً این پرسش پدید آمده است که چرا طبقه‌ی کارگر هنوز به جنبش مورد بحث نپیوسته است. نه به عنوان کارگران این یا آن کارخانه، که همیشه مشغول اعتصاب و اعتراض پراکنده بوده‌اند و در گذشته حتی این اعتصابات بیشتر هم بود، بلکه به عنوان یک طبقه، به عنوان طبقه‌ای که می‌شود، پرولتاریا می‌شود، به جنبش مورد بحث نپیوسته است. تلاش‌های گوناگون از سوی بخش‌هایی از «نمایندگان» جنبش برای دعوت از پرولتاریا به پیوستن به جنبش، به اعتصاب کردن، به متوقف کردن فرایند تولید، تا کنون بی‌نتیجه مانده است. این دعوت‌ها همیشه وجود داشته و خود نشان این است که تا چه حد همه از قدرت پرولتاریا آگاه‌اند.

یک دلیلش این است که اعتصاب کارگران امری نیست که با دعوت انجام گیرد، و دلیل دیگر اینکه این یک طبقه است که دارای آگاهی طبقاتی است. یعنی احتمالاً هنوز این جنبش را جنبش خود نمی‌داند و تنها پاسخی که تا به امروز به این جنبش داده است سکوت و عدم پیوستن است. ممکن است این دلیل هم افزوده شود که طبقه‌ی کارگر هنوز «متشکل» نیست، تشکیلات ندارد، و احتمالاً «ما» باید آن را متشکل کنیم. اما این «ما» کیست، اگر که امری خارجی نسبت به خود پرولتاریا است؟ به نظر من در شرایط فعلی اینطور نیست. آنچه در حال وقوع است تشکل یافتن هر چه بیشتر بورژوازی و مصادره‌ی جنبش و شعارهای آن طبق خواست و منافع خود است. طبقه‌ی کارگر این را می‌بیند و می‌داند. گرچه انفعال گاه می‌تواند به ضرر یک طبقه تمام شود و طبقه‌ی دیگر را که پیشقراولی و شجاعت به خرج داده و توانسته جامعه را حول خواست خود متحد کند به کرسی نشاند. اما آن بزنگاه هنوز فرانسیده که

اینطور قضاوت کنیم که طبقه‌ی کارگر از چیزی عقب مانده یا دارد سرنوشت‌اش به آینده‌ای که بورژوازی می‌خواهد رقم زند سپرده می‌شود. نکته این نیست که ممکن است در میان معترضان کارگر هم وجود داشته باشد، نکته این نیست که کارگران به طور فردی ممکن است ترس از ازدست‌دادن کار خود را داشته باشند یا ترجیح دهند بروند سر کار، نکته این است که «به عنوان یک طبقه» هنوز به جنبش مورد بحث نپیوسته‌اند.

بورژوازی یک طبقه‌ی انقلابی است. این را نباید فراموش کنیم. بورژوازی از پس یک انقلاب به قدرت رسیده و انقلاباتش یکی دو تا هم نیست و ممکن است باز انقلاب کند یا جنبش خود را انقلابی بنامد. برخلاف دهه‌های گذشته که هرگونه خواست انقلابی را چه در مفهوم و چه در عمل سرکوب می‌کرد، اینبار دارد از این مفهوم یاد می‌کند و از آنجا که متشکل است بعید نیست که خودش جریان انقلاب را به دست گیرد. البته این همیشه «تا حدی» درست است، چون در عین حال نیاز دارد این جریان‌ها را بر طبق ارزش‌های خود که سود و سرمایه باشد رمزگان دوباره دهد. مطمئناً در این برهه‌ها طبقه‌ی کارگری که دارای آگاهی طبقاتی باشد می‌تواند نقشی ایفا کند، یا حتی از بحران‌های درون بورژوازی استفاده کرده و قدرت را به دست گیرد. منتها در شرایط فعلی تنها نکته‌ی مثبتی که می‌توان از آن یاد کرد این است که دارای این آگاهی است که با یک نبرد طبقاتی روبروست و تصمیماتش را بر این مبنا اتخاذ می‌کند. پس آنچه پرولتاریا را از بورژوازی متمایز می‌کند نه «انقلابی» بودن آن، بلکه «انقلابی‌تر از انقلابی» بودن آن است.

۱۴۰۱/۸/۲۸

یک انقلاب چگونه پیروز می‌شود، به جای آنکه شکست بخورد؟ نکته‌ی نخست آن است که به منشا‌های طبقاتی آن آگاه باشیم یا آنها را تشخیص دهیم. به عنوان مثال، تشخیص دهیم که تا کجا طبقه‌ی کارگر منافع خود را در آن می‌جوید یا می‌تواند روابط تولیدی را در جریان این انقلاب به چالش بکشد و یا یکسره از میان بردارد. یا زنان به عنوان یک طبقه که همیشه تحت سیطره‌ی مردان بوده‌اند تا کجا می‌توانند مستقل عمل کرده و بنیادهای مردسالاری و نیز روابط اجتماعی و سیاسی‌ای که از آن حاصل

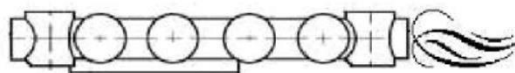
می‌شود را به چالش بکشند و یا از میان بردارند. دانشجویان تا کجا می‌توانند روابط حاکم بر تولید دانش در دانشگاه‌ها را به چالش بکشند و یا از میان بردارند. قومیت‌ها چگونه می‌توانند روابط حاکم بر مرکز-حاشیه و تمام پیامدهای اقتصادی-اجتماعی-سیاسی-زیست‌محیطی آن را به چالش بکشند و یا از میان بردارند، و در نهایت دگرباشان جنسی یا ال‌جی‌بی‌تی‌کیوها چگونه می‌توانند روابط حاکم بر سکسوالیته را به چالش بکشند و یا از میان بردارند. آنگاه که پیوندی میان همه‌ی این عرصه‌ها را تشخیص دادیم و توانستیم در عمل نوعی از سوژکتیویته‌ی جسمیت‌یافته یا سرهم‌بندی‌ای پیچیده و چندگانه از نیروها را تشکیل دهیم و قابل تعریف گردانیم، و در نهایت اگر خواستیم تمام این روابط را بر هم زنیم و به جای آن روابطی دیگر و ارزش‌هایی دیگر را جایگزین کنیم، می‌توانیم بگوییم در مسیر یک انقلاب قرار داریم.

آنگاه این پرسش پدید می‌آید که مسیر ما چیست و تشکیلات و سازمان‌هایی که در آن مسیر مهیا می‌کنیم کدام است؟ به عنوان مثال کارگران چه سازمان‌هایی را تشکیل می‌دهند، این سازمان‌ها در چه مسیری حرکت می‌کنند، تا کجا می‌توانند از کارگران در برابر تهاجم سرمایه دفاع کنند، یا حتی تهاجمی علیه سرمایه را از سوی کارگران تدارک ببینند. زنان چگونه متشکل می‌شوند تا از خود در برابر هرگونه از مردسالاری که ممکن است از درون یا بیرون از جنبش سربرآورد دفاع کنند، یا تهاجمی را علیه آن تدارک ببینند، یا اصلاً بتوانند نوع دیگری از سازمان‌دهی یا نوع دیگری از روابط قدرت را که مختص زنان باشد تدارک ببینند؟ دانشجویان چه؟ آیا دانشگاه دارد به سنگری تبدیل می‌شود که باید از آن دفاع یا آن را تسخیر کرد؟ با وجود تمام تجمع‌ها، تا کجا پیش رفته‌ایم و تا کجا دارند ما را به عقب می‌رانند؟ قومیت‌هایی که در شهرهای مختلف برای احقاق حق خود به خیابان‌ها آمده‌اند تا کجا از سرکوب حکومت‌های مرکزی و عوامل محلی آنها در امان‌اند یا حتی می‌توانند حمله‌ای را علیه آنها تدارک ببینند؟ دگرباشان جنسی یا ال‌جی‌بی‌تی‌کیوها چگونه می‌توانند سازمان‌هایی برای دفاع فردی و جمعی، و نیز برای مداخله در سرهم‌بندی‌های سکسوالیته‌ی شکل‌گیرنده در حال و آینده تشکیل دهند. آنگاه ارتباط همه‌ی این تشکیلات با یکدیگر چگونه خواهد بود و چه نوعی از سرهم‌بندی نوین را از میان آنها می‌خواهیم به وجود آوریم و پیش ببریم.

در ابتدای جنبش مورد بحث اتحادی هم در اقصا نقاط جهان در خارج از کشور، یا در میان باصطلاح اپوزیسیون، در همبستگی با آن تشکیل شد که همه سوای علایق اجتماعی یا سیاسی خاص خود، با هم متحد شدند و به آن پیوستند و آن را به جهانیان نیز معرفی نمودند و خواستار تغییر شرایط موجود در ایران شدند. در میان آنها نیز اقشار مختلفی وجود داشت، از مهاجر و دانشجو و تاجر گرفته، تا پناهنده و تبعیدی. از جمله خصیصه‌های جامعه‌ی ایران آن است که همواره باید رابطه‌ای را برقرار کرد میان خارج‌نشینان و داخل‌نشینان اش، که هر کدام نیز از گرایشات و طبقات گوناگون تشکیل شده‌اند. از میان آنها که خارج‌نشین‌اند، پناهنده‌ها و تبعیدی‌ها معمولاً اپوزیسیون اصلی را تشکیل می‌دهند، چون اصولاً نمی‌توانند مگر با تغییر رژیم به کشور خود بازگردند.

برای ما بسیار اهمیت دارد که یک انقلاب به جای آنکه شکست بخورد پیروز شود. با اینکه من چندان به شرایط فعلی خوشبین نیستم. فکر می‌کنم هم دارد سعی می‌شود اتحاد جنبش درون کشور به نوعی از ملی‌گرایی و اتحاد مبتنی بر بازار و تجارت‌پیشگی فروکاسته شود، و هم اتحاد خارج از کشور به نوعی لابی‌گری و کاسب‌کاری دارد تبدیل می‌شود، که مجموع اینها می‌تواند خواست تمامی جنبش را به نوعی از لیبرال دموکراسی هرگز تحقق نیابنده فروکاهد، و یا صرفاً دستاوردش این شود که «مردم» را برای مقاصد مشکوک آینده «متحد» کند و بدین‌وسیله اتحادی مغتنم را نصیب طبقات حاکم که به وضوح دچار انشقاق‌اند نماید. «ملت ایران» نشان داده که استعداد چنین امری را دارد و قربانی‌اش نیز احتمالاً اقلیت‌ها و طبقات تحت ستم خواهند بود.

اما اگر این جنبش را «انقلاب» می‌نامیم، و اگر این انقلاب قرار است پیروز شود، در عین خلق راهکارهای تازه، باید دانست انقلاب‌های گذشته چگونه پیروز شده‌اند. علاوه بر عوامل بالا، در نهایت این بوده که فضاهای شهری و دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها و مراکز مختلف دولتی و غیردولتی توسط مردم تسخیر شده‌اند، و سد میان خارج و داخل نیز به نوعی از میان برداشته شده است.



www.mindmotor.info